

زبان مادری و کیستی ملی

32. بازسازی کیستی ایرانی - دو

از یکسده سال پیش تا کنون سه گروه گوناگون کیستی ایرانی و تاریخ باستانی ایران را به چالش گرفته و با آن دشمنی ورزیده اند: 1. اسلامگرایان، 2. چپ کهنه اندیش، 3. قبیله گرایان. اسلامگرایان گرایش به کیستی ایرانی را همانگونه که روح الله خمینی در صحیفه نور نوشته است (بنگرید به بخش پیشین) یک رویارویی آشکار با اسلام می دانستند. قبیله گرایان نیز بر پایه همان جهانی بینی تنگ یگرانه و واپسمانده خود می پنداشتند که با خوار شماری فرهنگ و کیستی ایرانی، کیستی خود را فرافراز خواهند آورد، و نمی دانستند که

بزرگش نخوانند اهل خرد / که نام بزرگان به خواری برد

داستان چپگرایان کهنه اندیش ولی از گونه ای دیگر بود. اینان از یکسو به ساده نگری ویژه این جنبش گرایش به کیستی ایرانی و تاریخ ایران باستان را با شاهپرستی و شاهدوستی یکی می گرفتند و از دیگر سو از آنجایی که خود را باورمند به جهان میهنی مارکسیستی می دانستند و سرود "انترناسیونال" بر لبانشان روان بود، گرایش به کیستی ملی خود را با این آرمان در رویارویی می دیدند. از همین رو بود که برای نشان دادن رهنای خویش از بند مرز و نژاد و خاک و خون، زبان به خوارشماری کیستی ملی خود و بویژه فرهنگ ایرانی می گشودند و از یاد می بردند که اگر نژاد و خون و خاک سازنده کیستی انسانهای واپسمانده و قبیله گرا باشد، فرهنگ، گوهر بنیادین کیستی یک شهروند است، چه شهروند کشوری کوچک باشد و چه شهروند همه جهان.

از همین رو است که پیروان این سه گروه پیش گفته هم امروز نیز زبان به ریشخند کسانی می گشایند که دم از گذشته تابناک فرهنگی ایران می زنند و افسوس کنان و با شادی کودکانه می پرسند: «اگر ایرانیان پیش از آمدن اسلام چنین فرهنگمند و شهرآئین بودند، پس چرا چیزی از آنهمه کتابها و آنهمه سازه های هنری و فرهنگی برجای نمانده است» راستی را این است که تاریخ این آب و خاک و چهار آفتاب بزرگ یونانیان، عربان، ترکان غز و مغولان که با خود هربار ویرانی نابودی و کشتار بهمراه آوردند، بهمراه پایوری دینی فرمانروایان این سرزمین که همه چیز را برای دین می خواستند، کار را بر خرده گیران آسان کرده است.

یکی از رخدادهایی که بگویم فراوانی را از دهه های باز تا کنون در میان اسلامگرایان و ایرانگرایان و همچنین تاریخ پژوهان برانگیخته است، کتابسوزان مسلمانان در ایران است. هر سه گروه پیش نامیده سخن گفتن از کتابسوزان را با نشانی از عربستیزی و نژادپرستی می دانند و یا نشانی از اسلامستیزی، آیا براستی چنین است؟

در بخشهای پیشین گفتاوردی از ابوریحان بیرونی در پیوند با نابودی کتابهای ایرانی بدست مسلمانان آوردم که می گوید: «علت اینکه ما از این اخبار بی خبر مانده ایم، این است که قتیبه ابن مسلم باهلی نویسنده و هیریدان خوارزم را از دم شمشیر گذراند و آن چه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بی سواد ماندند» (1). این نیز گزارشی از تاریخ نگار عرب سده چهارم، ابوالحسن مسعودی است که در این باره می نویسد: «به مرور زمان و از حوادث پیاپی، اخبار ایشان (ایرانیان) از یاد برفته و فضایلشان فراموش شده و آثارشان متروک مانده و فقط اندکی از آن نقل می شد» (2). این خلدون که او را پدر دانش جامعه شناسی نامیده اند می نویسد: «هنگامی که مسلمانان سرزمینهای پارس (ایران) را گشودند، کتابها و نوشته های دانشی آنان بدست ایشان افتاد. سعد بن ابی وقاص به عمر بن الخطاب نامه نوشت و فرمان او را در باره آن دانشها و آموختن آنها به مسلمانان جویا شد. پس عمر او را باز نوشت: آنها را در آب بشوی. اگر در آنها رهگشایی باشد، الله ما را به بهترین راه رهنمون شده است و اگر گمراهی باشد، الله ما را از گزند آن بدور داشته است. پس به آب شستند و به آتش سوختند و دانش پارسیان (ایرانیان) از میان رفت و بدست ما نرسید» (3).

گزارشهایی از این دست در نوشته های تاریخنگاران نزدیک به همه دوره های تاریخی این سرزمین یافت می شوند. برای نمونه ابن قفطی (جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف شیبانی) در "اخبار الحکماء" همین رفتار مسلمانان را با کتابخانه اسکندریه گزارش می کند. سده ها پیش از آن و هنگام فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی نیز چنین چیزی رخ داده بود و کتابهای دانشمندان و مؤبدان ایرانی یا نابود گشته و یا به یونان برده شدند. از همان روزگاران کهن بر اندیشمندان آشکار بود که بخشهای سترگی از فلسفه و اندیشه یونانی برگرفته از آموزه های زرتشت است. لوسیوس آپولئوس (170-125) پس از (م) در دادنامه خود بنام "اپولوگیا" دسته ای از فیلسوفان سرشناس یونانی چون فیثاغورس، سقراط و پلاتون (4) را پیرو آئین "مغان" می داند. آریستوکسنوس تارتتی (300-370) پیش از (م) که فرزند یکی از شاگردان سقراط بنام سپینتاروس بود، پا را از این فراتر می گذارد و فیثاغورس را شاگرد زرتشت می خواند. گفتنی است که نظامی گنجوی در شرفنامه خود که زندگانی اسکندر مقدونی است، از چپاول کتابهای ایرانی و بردن آنها به یونان یاد می کند و می نویسد:

کتبخانه پارسی هر چه بود / اشارت چنان شد که آرنه زود
سخنهای سرپیسته از هر دری / ز هر حکمتی ساخته دفتری
به یونان فرستاد با ترجمان / نبشت از زبانی به دیگر زبان

نابودی آفریده های هنری و فرهنگی و دانشی، از کتاب گرفته تا ساختمان و تندیس و نگارگری در سرزمین ما روندی پیوسته داشته است. اگرچه ما باید به همه این داده های تاریخی بدگمان باشیم و آنها را درست نپذیریم، ولی همسنجی رفتارهای پایورزان در دوره های گوناگون تاریخی میتواند ما را به دریافت درست تاریخ رهنمون شود. هرکجا که نبرد بر سر دین یا ایدئولوژی در گرفت، نخست کتابها سوختند و آنگاه انسانها. کتابسوزان نازیها در آلمان، کمونیستها در چین (انقلاب فرهنگی)، حزب الله در ایران (بویژه دهه شصت)، نابودی سازه های باستانی در هرکجا که خشک مغزی و پی وری جای خرد و رواداری را گرفت، و دردناکتر از همه نابودی تندیسهای بودا در بامیان و بدست جهادگران مسلمان سده بیستم، همه و همه در ناشناخته ترین گوشه ها هم با صدای بلند فریاد می زنند: «آنچه که در سده بیستم شدنی است، بیگمان در سده هفتم ناشدنی نمی توانست باشد!»

با دریافت چنین پیشینه ای است که می توانیم دریافت، چرا نیاکان ما برای رهایی مردم ریگ فرهنگی خود از دست ویرانگر مسلمانان بر آنها نامهای اسلامی می نهادند، آرامگاه کوروش "مقبره مادر سلیمان" نامیده شد، آتشکده آذرگشنسپ "تخت سلیمان"، آرامگاه زرتشت پیامبر "مزار شریف". پنداشتنی است که در دل خاک هر امامزاده ای در ایران، سازه ای از ایران باستان نهفته باشد. اینگونه بود که پس از گشوده شدن ایران بدست مسلمانان بخش بسیار بزرگی از مردم ریگ فرهنگی و دانشی ما از دست رفت و این سرگذشت تنها ویژه ایران و ایرانیان نبود:

«بنگر به سرزمینهای که بدست آنان گشوده شدند، چهگونه شهرنشینی در آنها فروپاشید و مردم در آنها تهی دست شدند و زمینهای آنها دیگرگونه گشتند. پس یمن بدین سان ویران گشت، مگر شماری اندک از شهرهای آن، و همچنین عراق عرب، که در آن همه آبادنیهای انجام یافته بدست پارسیان (ایرانیان) نابود شد» (5)

وچنین است که نخستین تاریخهای نگاشته شده پس از اسلام نزدیک به دو سده پس از برآمدن آن نوشته شده اند. از آن دست اند:

* "کتاب المغازی" نوشته محمد ابن عمر واقد الواقدی (مرگ 201 ه. خ.)،
* "سیره ابن هشام" بسال 213 ه. خ. که خود آنرا برگرفته از کتاب نابود شده ابن اسحاق (مرگ 147 ه. خ.) می داند،
* "کتاب الطبقات الکبیر" محمد ابن سعد ابن منیع البصری (مرگ 224 ه. خ.) و
* "تاریخ الرسل و الملوک و الخلفاء" محمد ابن جریر بن یزید الطبری (مرگ 301 ه. خ.) که برگردان پارسی آنرا بنام "تاریخ طبری" می شناسیم.

و تازه همین تاریخنگاران نیز گذشته سرزمین ما را از زیر آواری از ویرانی و تاهی برون کشیده اند و گاه چنان افسانه و تاریخ را در هم آمیخته اند که آدمی در خرد ایشان دچار گمانه می شود، ولی از یاد نبریم، اگر کتابسوزان مسلمانان بدان سان که خود تاریخنگاران مسلمان و عرب نوشته اند رخ داده باشد، می توان دریافت که بسیاری از فرهیختگان و مردمان دانشی از ترس اینکه کتابی از "مجوس" در نزد آنان یافت شود و به گناه بددینی و "ارتداد" و "اباحه گری" کشته شوند، خود دست با نابودی کتابهای کهن خود گشوده اند، که برای نسل من این پدیده چندان بیگانه نیست، ما نیز در پگاهان سی و یکم خرداد سال هزاروسیصد و شصت هر آنچه را که از کتاب و روزنامه سازمانهای سیاسی در نزد خود داشتیم، سوزاندیم، چندان که تا هفته ها هنوز از حیاط خانه ها در چهارگوشه ایران دود بر آسمان می رفت و بوی کاغذ سوخته هوای شهرها را آکنده بود. پس بر طبری و طبریها نمی توان خنده گرفت که چرا چنین ولنگار و شلخته نوشته اند، آنان با نگاشتن همان کتابهای پر از کاستی، تاریخ تکه و پاره ما را بردوخته و بما رسانیده اند، طبری خود در اینباره می نویسد:

«بیننده کتاب ما بدانند که بنای من در آنچه آورده ام و گفته ام بر راویان بوده است و نه حجت عقول و استنباط نفوس، به جز اندکی، که علم اخبار گذشتگان به خبر و نقل به متاخران تواند رسید، نه استدلال و نظر، و خبرهای گذشتگان که در کتاب ما هست و خواننده عجب داند یا شنونده نپذیرد و صحیح نداند، از من نیست، بلکه از ناقلان گرفته ام و همچنان یاد کرده ام» (6)

این کمبود آشکار در کتابها و نوشته های تاریخی راه را برای پنداریفها و کلاهبرداریهای تاریخی باز گذاشته است. نبود کتابهای کهنی که نزدیک به زمان رخدادها نوشته شده باشند، پرسشهای بیشماری را پدید آورده است که پاسخ به آنها گاه از خود پرسش شگفت آورتر است. این پدیده ویژه کشور ما و تاریخ این سرزمین نیست. تاریخ هر کشوری پرسشهای بی پاسخ فراوانی را در پیش روی خوانندگان آن می نهد و هرچه در تاریخ پس تر برویم، بر شمار این پرسشها افزوده تر می گردد. تا نمونه ای آورده باشیم، هنوز که هنوز است ساخت اهرام سه گانه جیزه، سازه های باستانی آرتک و مایا و فناوری پیشرفته مردمان شهر سوخته در ایران و نابودی یکباره آنان را به آسانی نمی توان از نگرگاه دانش باستانشناسی بازگشایی کرد، پس در اینجا کسی مانند اربش فون دینکن پای به میدان می نهد و می گوید چه پدایش و چه نابودی چنین سازه هایی جز بدست مردمانی کیهان نورد نمی توانسته است انجام بگیرد. او حتی بخشی از تورات (کتاب حزقیال) را نیز گواهی بر این انگاشت خود می داند و بر آن است که کتاب حزقیال مویمو دایستان فرودآمدن کشتی کیهان نوردان به زمین را بازگو می کند. گفتنی است که یکی از مهندسین ناسا بر پایه کتاب حزقیال مدلی از این کیهان نورد پندارین را نیز ساخت، تا انگاشت فون دینکن را استوارتر کند.

کمبود نوشته های تاریخی و نبود یک تاریخنگاری پیوسته که در آن بتوان رخدادها سده ها و هزاره های گذشته را پی گرفت، به تاریخسازیهایی گاه کودکانه انجامیده است. اگر ما در سده های سوم تا پنجم پس از اسلام در ایران با اندیشمندانی روبروئیم که در نوشتار و گفتار و کردار بر راه دانش و خرد رفته اند، در سده های پس از آن و تا به امروز در هر نسلی با پنداریفان و گزافه گویان روبرو بوده ایم.

یکی از کسانی که در راه بازسازی تاریخ ایرانزمین رنج فراوانی بر خود هموار کرده است، فردوسی توسی است. اگر بپذیریم که همه آن شصت هزار بیت از خود او است (بگو مگو در این باره فراوان است) آنگاه خواهیم دید که فردوسی در درازای سی سال، هر سال دوهزار بیت و هر روز پنج تا شش بیت از شاهنامه را سروده است. برای کسی که خداوندگار سخن پارسی بشمار می آید، بی گمان این سرایش شاهنامه نبوده که چنین زمانگیر و سخت بوده است، اک بسا بخش سنگین و سترگ کار او همانا گردآوری کتابهای بازمانده، پژوهش بر سر راست و دروغ آنها و بازگرداندن آنها از پهلوی به پارسی بوده باشد.

از آنجا که سخن ما بر سر کیستی ملی است و من چالش امروزینمان بر سر این پرسمان را دنباله یک چالش یکسدوینچاه ساله و در دنباله چهارمین نوزائی ملی می دانم، از تاریخسازیهایی پیش از دهه های روشنگری درمی گذرم. یکی از کتابهای برساخته که سایه خود را تا بروزگار ما گسترانیده است، کتاب "دساتیر" است. در باره پدایش این کتاب هنوز گفتگو فراوان است، ولی گفته می شود که مؤیدی بنام آذرکیوان بروزگار صفویان دساتیر (دستورها: جمع عربی) را نوشته و آنرا کتاب آسمانی پیامبری باستانی بنام ساسان پنجم نامیده است. پس از آن کسی بنام ملافیروز این کتاب را به هند می برد و از آنجایی که دربار گورکانیان هند (و بویژه اکبرشاه با مادری ایرانی) بسیار ایرانگرا بود، این کتاب در آنجا بچاپ می رسد و بنیانی برای گمراهیهای فراوان می شود که دامنه آنها تا به روزگار ما کشیده شده است. نه تنها اندیشگران دوره روشنگری، که سرایندگان چون ادیب الملک فراهانی و فرصت شیرازی و شیپانی نیز از واژگان ساختگی این کتاب (که نویسنده آنها را پارسی سره می دانست) بهره ها می گرفتند. برخی از این واژه ها مانند "فرتور" بجای "عکس" که عربی است، هم امروزه نیز در نوشته ها یافت می شوند.

یکی از کسانی که از این کتاب بهره فراوان گرفته است، شاهزاده جلال الدین میرزای قاجار است که در "نامه خسروان" گریزهای فراوانی به دساتیر می زند. او با در هم آمیختن افسانه و تاریخ در باره ایران پیش از اسلام می نویسد: «پادشاهان کشور ایران به هم داستانی پارسیان تا هنگام یزدگرد شهریار پنج گروه اند: آبادیان، جیان، شائیان، یاسائیان، گلشائیان!»

حتی میرزا آقاخان کرمانی که "آئینه سکندری" اش یکی از نخستین تاریخهای نگاشته شده بر پایه دانشهای نوین است، اینجا و آنجا آرزوهایش را بجای رخدادهای تاریخی می نشاند.

این داستان را تا بروزگار ما می توان پی گرفت. از نامه نگاریهای عمر و یزدگرد سوم تا پندنامه های رنگ و وارنگ کوروش و داریوش و خشایارشا گرفته، تا گزارش روزنامه همشهری از "یافتن فناوری قایچه های پرده در ویرانه های دژ الموت" (18 مرداد هشتاد و سه) پندربافی در باره گذشته کشوری که تاریخ راستین آن به آتش نادانی و خشک مغزی سوخته است، گویا پایانی ندارد.

این تنها یک رویه داستان است، اگر مسلمانان باورمند که سربازان عرب را پیام آوران رهایی مردم ایران زمین می دانند و در این راستا برای ما افسانه ها می بافند، ما نیز هر گز در پذیرفتن این افسانه ها درنگ نکردیم. تاریخ نویسان مسلمان برای نشان دادن بیزارى ایرانیان از پادشاهی ساسانی از نبرد بنام "ذات السلاسل" سخن می گویند که در آن سربازان ایرانی با زنجیر بهم بسته شده بودند تا از برابر دشمن نگریزند، و ما هیچگاه به این نیندیشیدیم که شاید آن سربازان نگویند که از دربار تیسفون ناامید شده بودند، خود را با زنجیر بیکدیگر پیوسته بودند تا بمیرند، ولی از دشمن روی نگردانند (7). برای آنکه ژرفای ستم بروزگار ساسانیان را نشان دهند، افسانه انوشیروان و کفشگری را بر ساختند که گفته بود اگر پسرش خواندن و نوشتن بیاموزد و در جرگه دبیران درآید، او هزینه جنگ با رومیان را به تنهایی خواهد پرداخت. ما از ستم انوشیروان در شگفت شدیم و هرگز از خود نپرسیدیم که اگر جامعه ایران بروزگار ساسانیان چنان از ستم و نابسامانی در رنج بود که فرزند یک کفشگر نباید خواندن و نوشتن می آموخت، چگونه یک کفشگر چنان دارا و توانگر بود که می توانست هزینه یک جنگ را به تنهایی بپردازد؟ گفتنی است که اگر این داستان را راست بپنداریم، این کفشگر باید کسی مانند "بیل گیتس" در روزگار ما بوده باشد، با کارخانه هایی زنجیره ای و فراملیتی و فروش سدها هزار کفش در سال در سرتاسر جهان شناخته شده آنروز!

نابودی گسترده کتابها و آفریده های هنری و فرهنگی در سده نخستین برآمدن اسلام تاریخنگاران را بر آن داشته است که در تاریخ رسمی و شناخته شده تاکنونی سرزمینمان دست به بازنگری بزنند. یکی از این پژوهشها کتابی است بنام "آغاز ناروشن، پژوهشهای نوین در پیدایش اسلام و تاریخ آغازین آن" (8). من بررسی انگاشتهای آمده در این کتاب را به زمانی دیگر وامی گذارم و در اینجا تنها چکیده ای از آنچه را که به کشورمان باز می گردد، بازمی نویسم. به گمان نویسنده بخش نخست این کتاب "تاریخ آغاز اسلام در سنگ-نگاریها و سکه نگاریها" (9) پس از شکست خسروپرویز از هراکلیوس خاندان ساسانی دچار فروپاشی شد و جای خود را به شاهکان عرب ایرانی در میانرودان و سوریه داد، (به همانگونه ای که پیشتر اشکانیان جای خود را به ساسانیان داده بودند) و برای ایرانیان تنها یک خاندان شاهی جای خود را به خاندانی دیگر داده بود. بگفته فلکر پوپ نویسنده این بخش، آئین زرتشتی در این روزگار در برابر آئین مسیحی سوریانی بازپس نشسته بود و ایرانیان مسیحی که بسیاری از آنان عربان میانرودان و سوریه می بودند پس از برافتادن ساسانیان که نگاهبانان آئین زرتشتی بودند برای رویارویی با مسیحی گری رومی (که سه گانه پرست بود) دست به ساماندهی دینی مسیحی گری خود زدند (که یگانه پرست بود)، تا بتوانند بر نبرد پیوسته سیاسی خود با رومیان، جامه ای دینی نیز بپوشانند. پوپ بر پایه دانش "نومیسماطیک" یا سکه شناسی / سکه خوانی، و با آوردن نمونه هایی از سکه های روزگار معاویه و عبدالملک مروان (که خود را ایرانی و جابنشین ساسانیان می دانستند) از سیستان و کرمان و دارابگرد به این سخن می رسد که کسی بنام محمد هرگز در جهان نزیسته است و این ایرانیان مسیحی شده با پیشینه عربی-سوریانی بودند که شاخه ای یکتاپرست از دین مسیح را برگزیدند و آنرا به دین رسمی ایران فرارویاندند و سپس تاریخنگاران سده های دیرتر تاریخی بر ساختند و پیشینه این شاهکان عرب را، بویژه در چهره خالد بن ولید، به عربان نبطی مکه و مدینه رسانیدند. پوپ بر آن است که گسترش آئینی که امروزه اسلام خوانده می شود، نه از جنوب به شمال و نه از باختر به خاور، که از دل سرزمینهای خاوری ایران مانند کرمان و سیستان به میانرودان و عربستان روی داده است و هم معاویه و هم عبدالملک مسیحیانی باورمند بودند و "محمد" یا آنگونه که بر سکه ها و سنگنبشته ها نگاشته شده است "محمدون" نامی برای عیسا مسیح بوده است، که در دیدگاه مسیحیان نستوری میانرودان و سوریه نه فرزند، که فرستاده خداوند بشمار می رود. پس "محمد" یا "محمدون" (به پارسی ستائیده، ستایش شده) نامی برای عیسا ناصری است، که در دیدگاه نستوریان گوهری این جهانی دارد و فرستاده خدا بر زمین است.

"آغاز ناروشن" یک پژوهش دانشگاهی است که انگاشتهایی نوین در باره پیدایش اسلام پیش روی ما می نهد. ولی در کشور ما از آنجا که جمهوری اسلامی دشمنی کورکورانه ای با گذشته پیش از اسلام دارد، می توان به چشم دید که در نبود یک تاریخنگاری پیوسته و دانش-پایه، چگونه راه برای هرگونه انگاشتی باز می شود. اگرچه تاریخسازی در این سه دهه بازاری گرم و شکوفا داشته است و کسان بسیاری بخت خود را در این رشته آزموده اند، استاد بی همتای تاریخسازی مردمفربانه و بدون پشتوانه دانشی کسی نیست جز نویسنده ای که نورالدین کیانوری او را ناصر بناکننده می نامد و نوشته هایش را قبیله گرایان و ایران ستیزان همچون آیه های قرآن می دانند. از آنجایی که سردمداران ایران ستیز جمهوری اسلامی از یکسو و چهره های دانشگاهی هویت طلبی از سوی دیگر از تاریخ ساختگی او به یک اندازه بهره می گیرند، گذر کوتاهی بر این پدیده بی مانند روزیونیسم تاریخی خواهیم داشت،

بر ناصر پورپیرا.

دنباله دارد ...

[بخشهای ششمین در تاریخ "همسنگان"](#)

خوانندگان گرامی می توانند دیگر نوشته های مرا نیز در این تارنگار ببینند.

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد

مزدک بامدادان

mbamdadan.blogspot.com

1. آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، انتشارات امیرکبیر، ص. 75

2. التنبيه و الاشراف، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، 1381، ص 98

3. إلا أن المسلمين لما افتتحو بلاد فارس و أصابوا من كتبهم و صحائف علومهم ما لا يأخذه الحصر، كتب سعد بن أبي وقاص إلى عمر بن الخطاب يستأذنه في شأنها و تنقيتها للمسلمين. فكتب إليه عمر أن اطرحوها في الماء. فإن يكن ما فيها هدى فقد هدانا الله بأهدى منه و إن يكن ضلالاً فقد كفانا الله. فطرحوها في الماء أو في النار و ذهبت علوم الفرس فيها عن أن تصل إلينا. (التاريخ ابن خلدون، الباب السادس من الكتاب الأول في العلوم وأصنافها، الفصل الثامن عشر)

4. در باره پلاتون می دانیم که ناپدری او پیرلامپس فرستاده شاه ایران در آتن بود و او بدین گونه دسترسی به اندیشه های زرتشتی می داشته است. رافائل نقاش ایتالیائی (1483-1520) در تابلویی بنام "مکتب آتن" زرتشت را در حلقه فیلسوفانی چون سقراط، پلاتون، ارسطو، دیوجانس و اپیکور نقش کرده است.

Raffaello Santi (1483-1520), Scuola di Atene

5. وانظر إلى ما ملكوه وتغلبوا عليه من الأوطان من لدن الخليفة كيف تقوض عمرانه وأقفر ساكنه وبدلت الأرض فيه غير الأرض: فاليمين قرارهم خراب إلا قليلاً من الأمصاره وعراق العرب كذلك قد خرب عمرانه الذي كان للفرس (التاريخ ابن خلدون ، الباب الثاني في العمران البدوي والأمم الوحشية والقبائل وما يعرض في ذلك من الأحوال ، الفصل السادس والعشرون)

6. تاریخ طبری، ابولقاسم پاینده، بخش یکم، برگ ششم

7. گفتنی است که در تاریخ اسلام یک "ذات السلاسل" دیگر هم هست که گفته می شود بسال هشتم هجری و در بیابانی بنام وادی الیابس میان مسلمانان و قبیله بنی سلیم رخ داده است، در آن نبرد نیز دشمنان اسلام را با زنجیر به هم بسته بودند! (المغازی، بحار الانوار)

8. Die dunklen Anfänge, Neue Forschungen zur Entstehung und frühen Geschichte des Islam

K. H. Ohlig/G. R. Puin, Verlag Hans Schiler

9. Die frühe Islamgeschichte nach inschriftlichen und numismatischen Zeugnissen

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>